سوپ جوجه برای روح

جک کنفیلد

مترجم: رسول ابراهیمی

سرشناسه کتاب	
هرگونه کپی‌برداری از این کتاب به هر شکل ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.	
نام کتاب	سوپ جوجه برای روح
عنوان انگلیسی	Chicken Soup for the Christian Woman's Soul
نویسنده	جک کنفیلد
مترجم	رسول ابراهیمی
موضوع	موفقیت

مقدمه	6
ایمان	9
داستان دنیس میزِل	47
داستان شارون گیبسون	51
داستان مارتا بولتون	58
داستان دوروتی ام. هیل	61
داستان تی. سوزان اِلر	62
داستان جان پی. واکر	67
داستان پاتریشیا لورنز	73
عشق خانوادگی	82
داستان کارلا ریل	82
داستان لی‌ان تیمن	89
داستان خانواده‌ای که بزرگ‌تر شد	96
عشق یک خانواده	118
حشرات عشق	134

قدرت شفابخشی خدا	143
تهِ هویج، نه سرِ هویج	143
بچه‌ها مهم‌تر از گل‌ها هستند	145
نوری در تاریکی	150
با استعدادترین دانش‌آموز	156
قدرت بخشش	161
شفا در میان تراژدی	166
هیچ‌وقت برای عذرخواهی دیر نیست	173
کیسه‌ی شکر	177
دوستی غیرمنتظره	182
دوست دعاخوان	186
لباس الماسی	190
داستان تامی	192
زمان‌بندی خدا	207
ایجاد یک تغییر	218
همه فرزندان خدا	225
شایسته رهبری	230
فاجعه در کوهستان	256

در چشمان خدا 281

قضاوت از روی ظاهر 285

سفری به اعماق کیفم 294

آیا به خدا ایمان داری؟ 320

مقدمه

زنان همیشه با روایت داستان هایشان الهام بخش هم بوده‌اند.

آرزوی سارا برای داشتن فرزند، آرزوی ما را تقویت می‌کند و ما در داستان او امید و نوید پیدا می‌کنیم. ما از مریم، مادر عیسی، درس‌های نهایی رها کردن را یاد می‌گیریم و با شادی‌های هیجان‌انگیز و غم‌های ویرانگر مادری آشنا می‌شویم.

در برخی از مراحل زندگی، ما از روث قدرت می‌گیریم که فداکارانه از مادرشوهرش مراقبت کرد. وقتی به دیگران اجازه می‌دهیم از ما مراقبت کنند، در نائومی آرامش و قدرت پیدا می‌کنیم.

مانند میریام، ما بعد از پشت سر گذاشتن سفرهای سخت زندگی، آواز می‌خوانیم و شادی می‌کنیم.

وقتی وارد ماجراهای جدیدی می‌شویم و احساس اشتیاق اما سردرگمی می‌کنیم، با درس‌های حوا ارتباط برقرار می‌کنیم.

داستان‌های مریم مجدلیه به ما یادآوری می‌کند که خودمان را ببخشیم، همان‌طور که عیسی ما را می‌بخشد.

و چقدر آرزو کرده‌ایم که خرد و درایت دبوره نبی را داشته باشیم؟

ما به عنوان نویسندگان کتاب سوپ جوجه برای روح زن مسیحی، هزاران داستان از زنان مسیحی در سراسر جهان جمع‌آوری کردیم تا این میراث به اشتراک‌گذاری را ادامه دهیم و این مجموعه را گردآوری کنیم.

وقتی بخوانید که چگونه ایمان به مسیح زندگی این زنان را پربرکت کرده است، الهام می‌گیرید که او را مرکز زندگی خود قرار دهید. این داستان‌های دلگرم‌کننده و پر از امید، روحیه شما را بالا می‌برد و روح شما را تغذیه می‌کند. آرزوی ما این است که از هر داستان لذت ببرید و در هر پیام، الهام و شفا پیدا کنید. ما معتقدیم که با تمرین این درس‌های ایمان، عشق و بخشش، از خواهران خود در مسیح قدرت خواهید گرفت.

ما زنان مسیحی با هم، به وظیفه خود برای به اشتراک گذاشتن ایمانمان ادامه خواهیم داد تا از یکدیگر حمایت و مراقبت کنیم.

با شادی، افتخار و فروتنی فراوان است که این افتخار را داریم که با شما به اشتراک بگذاریم: سوپ جوجه برای روح زن مسیحی.

با ما در میان بگذارید

دوست داریم واکنش شما را به داستان‌های این کتاب بشنویم. لطفاً به ما بگویید کدام داستان‌ها را بیشتر دوست داشتید و چگونه روی شما تأثیر گذاشتند.

همچنین از شما دعوت می‌کنیم داستان‌هایی را که دوست دارید در چاپ‌های آینده سوپ جوجه برای روح منتشر شوند، برای ما بفرستید. می‌توانید داستان‌هایی را که خودتان نوشته‌اید یا دیگران نوشته‌اند، برای ما ارسال کنید.

ما امیدواریم از خواندن این کتاب به همان اندازه لذت ببرید که ما از گردآوری و ویرایش آن لذت بردیم.

ایمان

پیانو

وقتی از خدا چیزهای بزرگ می‌خواهی، در واقع از او تعریف می‌کنی.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، یک هنرمند مسیحی بودن گاهی شبیه یک مبارزه بزرگ در دنیایی پر از تضاد بود. من روی صحنه جلوی نورافکن‌ها و هزاران نفر می‌ایستادم، اما بعد به اتاق هتل با خانواده‌ام برمی‌گشتم و با خودم فکر می‌کردم آیا واقعاً برای کسی مهم است که من چه کار می‌کنم. در یک اتاق کوچک که شش نفر در آن بودیم، با یک حمام و چمدان‌هایی که همه جا تلنبار شده بود، به رختخواب می‌رفتم.

ما در کلیساهای سراسر کشور مراسم های بزرگ مسیحی برگزار می‌کردیم. من وارد زیباترین ساختمان‌ها با بهترین وسایل می‌شدم، اما حس می‌کردم یک غریبه‌ام. برای دو ساعت، مرکز توجه بودم. چراغ‌ها کم می‌شد، موسیقی پخش می‌شد و حضور خدا زندگی

همه ما را پر می‌کرد. اما چند لحظه بعد از تمام شدن مراسم، همه چیز را جمع می‌کردیم، از در پشتی به تریلرمان می‌بردیم و در سکوت شب در یک بزرگراه خلوت ناپدید می‌شدیم.

من در آن سالن‌های بزرگ و خالی کلیسا قدم می‌زدم، در حالی که همه با عجله برای آماده شدن تلاش می‌کردند، و با خودم فکر می‌کردم آنها چطور این کار را می‌کنند؟ این کلیساها چطور تمام امکانات و منابعی را که برای تغییر زندگی مردم نیاز داشتند، به دست می‌آوردند؟ رازش چه بود؟ من هم همان کار آنها را می‌کردم، فقط من در جاده بودم و جماعت من هر شب عوض می‌شد. با خودم فکر می‌کردم چطور کسی این جسارت را پیدا می‌کند که دست‌هایش را باز کند، جلوی خدا بایستد و به سادگی از فراوانی بی‌پایان او دریافت کند. راحت‌تر بود که باور کنم همه دیگران حتماً کار درستی انجام می‌دهند و من حتماً یک مشکلی دارم. شاید اگر بیشتر تلاش می‌کردم، بیشتر کار می‌کردم و کمی بیشتر سختی می‌کشیدم، بالاخره لایق دریافت چیزی که نیاز داشتم، می‌شدم.